مصاحبه «جوان» با برادرزاده شهید «حسین امان‌اللهی» از شهدای حمله صهیونیست‌ها به کنسولگری ایران در سوریه

# عموحسین با زبان روزه به دیدار مولایش شتافت

■ شکوفه زمانی

**در حالی که به تازگی اربعین شهدای حمله تروریستی رژیم‌صهیونیستی به کنسولگری کشورمان در سوریه را پشت سر گذاشته‌ایم، گفت‌وگویی با برادرزاده شهید حسین امان‌اللهی از شهدای این حادثه انجام دادیم تا گذری بر زندگی این شهید بزرگوار داشته باشیم. برادرزاده شهید می‌گوید: «عموازمان مجردی همراه سردار قاآنی و چند سال هم از یاران سردار سلیمانی و همچنین همراه شهید سردار همدانی در سوریه بود. از سال ۹۰ تا زمان شهادتش در سوریه بود. البته به تهران هم رفت‌وآمد داشت و ما در آن دو سالی که خانواده را همراه خود به سوریه برده بودند در جریان کارهای شهید قرار گرفتیم. از زمانی که جنگ غزه شروع شد هر روز اضطراب و دلشوره داشتیم و هر بار که اسرائیل به سوریه حمل می‌کرد، منتظر شنیدن خبر شهادتش بودیم.» با شهادت حسین امان‌اللهی در کنار شهدایی چون سردار زاهدی و سردار حاجی رحیمی بود که ایران عملیات بزرگ و تاریخی «وعده صادق» را انجام داد و انتقام این شهدا به بهترین شکل گرفته شد. پیکر شهید امان‌اللهی پس از تشییع در ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۳ در قطعه ۵۰ گلزار شهدا به خاک سپرده شد. گفت‌وگوی ما با نیما امان‌اللهی، برادرزاده شهید را پیش‌رو دارید.**

**از زندگی شهید چه می‌دانید؟ ایشان در چه محیطی رشد کردند؟**

عموحسین متولد سال ۱۳۵۵ در اسلامشهر و فرزند مرحوم کربلایی مرتضی بود. شهید دو برادر به نام‌های سعید، امید و سه خواهر دارد؛ خودشان فرزند یکی مانده به آخر بود. پدر شهید در یک شرکت کار می‌کرد و همیشه دستش قرآن بود. بچه‌ها را با مأنوس کردن به قرآن بزرگ کرد. خانواده شهید از سال ۱۳۵۲ به اسلامشهر آمد. در حال حاضر منزل پدر و مادر شهید که به رحمت خدا رفتند، وقف درمانگاه خیریه امام‌رضا(ع) شده است. خانه پدربزرگم، مرحوم امان‌اللهی بعد از پیروزی انقلاب، مرکز برقرای کلاس‌های قرآن، کلاس‌های هنری و کلاس‌های هلال‌احمر با مدیریت حاج خانم‌ها «کاتبی، موسوی» بود. بعد از شروع جنگ تحمیلی این خانه محل تهیه و جمع‌آوری خوراک و پوشاک از سوی خواهران جهادی برای جبهه‌ها بود. حسین‌آقا تمام دوران بچگی، نوجوانی و جوانی‌اش را در همچین خانه‌ای بزرگ شد و پرورش یافت. در سال‌های نوجوانی که ۹ سال سن داشت، جذب پایگاه مسجد امام سجاد(ع) محله شد. مشوق ایشان بیشتر پدر و مادر مرحوم‌شان بود.

عموحسین در کودکی یک هیئت با برادرش امید زده بود، بچه‌های محل را به هیئت می‌آورد و همه کارهای مالی هیئت دست حسین بود. چون همه محله به ایشان اعتماد زیادی داشتند.

**چطور شد که شهید جذب نیروی قدس شدند؟**

زمینه‌اش همان در مسیر قرار گرفتن در پایگاه بسیج بود و علاقه‌ای که به حضور در مساجد داشت. ایشان در سن ۱۸ سالگی با علاقه‌مندی خودشان وارد سپاه قدس شدند و ادامه تحصیل خود را در سپاه قدس گذراند. عمو در سال ۱۳۸۱ با دختر خاله‌شان ازدواج کرد و بعد از دو سال از اسلامشهر به تهران آمد و در خانه‌های سازمانی سپاه ساکن شدند. حاصل ازدواج‌شان بعد از ۲۲ سال زندگی سه فرزند است؛ دو پسر و یک دختر. پسربزرگش آقا محمد حسین متولد ۱۳۸۳ و دختر شهید متولد ۱۳۹۱ و فرزند آخر شهید به نام علی آقا متولد ۹۴ است.

**ایشان سال‌ها در نیروی قدس بودند، قاعدتاً مأموریت هم زیاد می‌رفتند از نگاه شما کارشان چه شکلی داشت؟**

باید بگویم عموحسین درباره کارهایش هیچ‌وقت برای خانواده یا اقوام توضیح نمی‌داد. ایشان سال‌ها در سپاه و نیروی قدس فعالیت کرد. بعد از شهادت عموحسین از همکارانش شنیدیم که ایشان از زمان مجردی همراه سردار قاآنی، چند سال همراه شهید سردار سلیمانی و همینطور سردار شهید همدانی در سوریه بود. از سال ۹۳ ایشان بیشتر سوریه بود. البته برای دیدار با خانواده به تهران رفت‌وآمد داشت. در سال‌های مبارزه با داعش کارشان در سوریه زیاد بود و نمی‌توانست برای دیدار خانواده بیاید. به همین خاطر مجبور شد زن و بچه‌اش را همراه خودش به سوریه ببرد. آنها به مدت دو سال در شرایط سخت جنگی در سوریه و تا سال ۹۵ و ۹۶ همجوار حرم «حضرت رقیه(س)» بودند. از وقتی که جنگ غزه شروع شد، هر روز اضطراب و دلشوره داشتیم و هر بار که اسرائیل به سوریه حمل می‌کرد، منتظر شنیدن خبر شهادت عموحسین بودیم. ایشان روز شهادت امیرالمؤمنین(ع) با زبان روزه در کنسولگری ایران در دمشق همراه شش نفر دیگر از فرماندهان و سرداران به وسیله موشک‌های رژیم‌صهیونیستی به شهادت رسید.

**از شهید چه خاطراتی دارید؟**

عموحسین خیلی مهربان و مردمی بود. اگر کسی از او کمک می‌خواست، امکان نداشت کمک نکند. خیلی هم مؤدب و صبور بود و در تمام طول خدمت هیچ‌وقت عصبانیت او را ندیدیم. هیچ کینه‌ای از کسی به دل نمی‌گرفت. در مورد کارش هیچ‌وقت با خانواده صحبت نمی‌کرد. امسال هم مانند سال‌های قبل پشت سر هم ماه رجب و ماه شعبان روزه بودند تا اینکه بیست‌ویکم ماه رمضان با زبان روزه به شهادت رسید.

شهید امان‌اللهی موقعی که پدرشان زنده بود و خبر حال بدش را شنید، به هر نحو ممکن سریع خود را به بالین او رساند و ایشان را به دکتر برد. بعد از مرخص‌شدن پدر چون منزلشان در طبقه سوم بود با آنکه حالش خوب بود و می‌توانست راه برود، ولی پدر را کول کرد و سه طبقه بالا برد و نگذاشت به پدرش سخت بگذرد. مرحوم پدربزرگم همیشه یک‌جور دیگری به حسین نگاه می‌کرد. انگار او را بیشتر به شکل فرشته نجات می‌دید تا پسرش! عموحسین در کودکی همراه برادرش به مسجد می‌رفت. بعد از فوت پدر و مادرشان همه خواهر و برادرها دلشان به عموحسین خوش بود. از بزرگ‌ترها شنیدیم که می‌گفتند: عموحسین همراه با برادرش امید به مسجد می‌رفت و بعد از مدتی گروه سرودی تشکیل دادند که امور مالی‌اش دست حسین امان‌اللهی بود. شهید در همان سن نوجوانی تک‌خوان گروه سرود مسجد امام‌سجاد(ع) شده بود. چون همه دوستان و مسجدی‌ها به عموحسین اعتماد داشتند او را مسئول امور مالی کردند و برای گروه سرود همه پول‌ها و وسیله‌ها دست حسین بود. حتی امور مالی و تیم فوتبالی که داشتند را به دست عموحسین سپرده بودند. شهید عشق به ولایت داشت و هیچ‌وقت مسجد و پایگاه را ترک نمی‌کرد. مرحوم مادرش نیز نگاه خاصی به حسین داشت؛ او محبوب پدر و مادرش بود.

عموحسین عشق به خانواده داشت. روز فوت مادربزرگشان سر کار بود و وقتی به خانه آمد و شنید که مادربزرگ مرحوم شده، چون همه خانواده به سنندج رفته بودند و ایشان خودرو نداشتند با یک موتور هوندای ۷۵۰ همراه برادرش امید این همه راه را تا سنندج رفتند.

**گویا شهید امان‌اللهی یک چایخانه در حرم حضرت رقیه(س) تأسیس کرده بودند؟**

بله همین‌طور است. البته این خاطره از دختر شهید است که بعد از شهادت پدرشان تعریف کرد. ایشان می‌گفتند: «در سال ۹۵ و ۹۶ که با پدر و خانواده در سوریه بودیم با اینکه پدرمان درگیر مبارزه با داعش بود، اما در حرم حضرت رقیه(س) خیلی فعالیت می‌کرد. حتی از تولیت حرم حضرت رقیه(س) در سوریه اجازه گرفته بود تا یک چایخانه به صورت ایستگاه صلواتی در داخل حرم برپا کند. این چایخانه هر دفعه بزرگ‌تر از قبل می‌شد. زمانی که مأموریت بابا تمام شد و در مأموریت‌های دیگر به سوریه می‌رفت و می‌آمد، از شبکه مجازی شنیدیم که خادمان حرم امام رضا(ع) که به سوریه می‌روند و چایخانه حرم حضرت رقیه(س) را می‌بینند، تصمیم می‌گیرند همچون چایخانه‌ای را هم در حرم امام رضا (ع) دایر کنند. این خبر پدرم را خیلی خوشحال کرد که از ایده او استقبال شده است.» دختر شهید بعد از شهادت بابا می‌گفت که پدرم خیلی غصه مردم غزه و فلسطین را می‌خورد. آرزوی پدرم شهادت به دست شقی‌ترین دشمنان یعنی اسرائیل بود و به این آرزویش نیز رسید.

**شهید امان‌اللهی بسیار احترام پدر و مادرش را نگه می‌داشت. یک‌بار که پدرش بیمار بود، بعد از مرخص شدنش چون منزلشان در طبقه سوم بود، با آنکه پدر حالش خوب بود و می‌توانست راه برود، ولی او را کول کرد، سه طبقه بالا برد و نگذاشت به پدرش سخت بگذرد**

**خانه پدر شهید، مرحوم امان‌اللهی بعد از پیروزی انقلاب، مرکز برقراری کلاس‌های قرآن، کلاس‌های هنری و کلاس‌های هلال‌احمر بود. بعد از شروع جنگ تحمیلی هم این خانه محل تهیه و جمع‌آوری خوراک و پوشاک از سوی خواهران جهادی برای جبهه‌ها بود. شهید در چنین خانه‌ای رشد کرده بود**

روایت

روایت افسر عراقی از شکست بعثی‌ها در عملیات الی‌بیت‌المقدس

## عقب‌نشینی زیر سایه تکبیر ایرانی‌ها!

**«سرتیپ النعیمی، فرمانده عملیات جبهه جنوب اشک از چشمانش جاری بود و آرزو می‌کرد که کاش گلوله‌ای به سینه او اصابت و او را از نفس می‌انداخت. او با آه و ناله از افسران استمداد می‌کرد؛ به من بگویید چه پاسخی به سرورمان صدام بدهم؟ به وزیر دفاع چه جوابی بدهم؟» متنی که خواندید، برگرفته از کتاب اطلس نبرد بیت‌المقدس منتشر شده از سوی مرکز اسناد و تحقیقات دفاع‌مقدس است. در این کتاب به خاطرات نیروهای ارتش بعث در خصوص شکست‌شان در عملیات الی‌بیت‌المقدس یا همان فتح خرمشهر پرداخته شده که بخشی از کتاب را پیش‌رو دارید.**

سرهنگ رضا الصبری از عقب‌نشینی لشکر ششم عراق از محور قرارگاه قدس می‌گوید: عرض رودخانه کرخه کور بسیار اندک بود و ما با ایجاد موانع و استحکامات سعی می‌کردیم موانع طبیعی را تقویت کرده و هرگونه عبور از این خطوط را غیرممکن سازیم. ایرانی‌ها پس از عبور از رودخانه کارون توانستند مناطق تحت سلطه ما را با خطر مواجه سازند و با حملاتی برق‌آسا، دومین خاکریز نیروهایمان بعد از کارون را هم به تصرف خود درآورند. لشکر پنجم به فرماندهی سرهنگ ستاد، الحیالی به سمت محور مذکور حرکت کرد. این لشکر نیرویی زرهی بود. لشکر یازدهم پیاده نیز مأمور همراهی با آنها شد. این نیروها طی جنگ سختی توانستند از پیشروی رزمندگان ایرانی جلوگیری کنند. بنابراین نیروهای ایرانی مجبور به توقف و ناچار به عقب‌نشینی به آن‌سوی کارون شدند، اما از جانب دیگر توانستند تمامی مواضع عقبه نیروهای ما در خرمشهر را به سلطه خود درآورند و پشت ما را خالی کنند. با وجود برتری ما در این قسمت از عملیات، از پشت سر تمامی تماس‌های امدادی ما قطع شده بود. به همین خاطر سرتیپ ستاد النعیمی گفت درگیری‌های جدید و ادامه آنها برایمان گران تمام می‌شود و دستور توقف عملیات را صادر کرد، اما فرمانده تیپ ۶۰۳ که دچار رؤیای دریافت مدال و هدایای شجاعت شده بود، بدون آگاهی و هوشیاری لازم دست به هجوم زد و در همان ابتدای کار در دام گلوله‌های آتشین نیروهای ایرانی افتاد و هلاک شد. رزمندگان ایران اسلامی، به فتح این محورها قانع نشدند و سعی در گسترش دامنه عملیات در منطقه داشتند و با این سیاست و شیوه به موفقیت‌هایی دست یافتند، چنانکه در عمق ۱۷ کیلومتری دست به اجرای عملیات زدند. این درگیری‌ها آنها را متحمل خسارات و تلفات کرده بود، زیرا منطقه هموار برای مانوردادن نیروهای زرهی و تانک‌های ما بسیار مناسب بود و توانستیم آنها را متوقف کنیم. البته فرمانده لشکر ششم مرتکب حماقت شد و ایرانی‌ها را دست‌کم گرفت و برای به دست آوردن پیروزی نهایی بر ایرانی‌ها و نابودکردن کامل حرکات آنان دست به حمله و حرکت به سوی خطوط ایرانی‌ها زد، اما همان لحظه رزمندگان ایرانی چنان جهنمی بر سر او و افرادش فرو ریختند که طعم تلخ ناکامی را چشید و درخواست نیروی کمکی کرد. نیروی کمکی نیز هیچ موفقیتی برایش نداشت و تانک‌ها و نفربرهای مشتعل، تمام منطقه را پر کرد و انهدام نیروهای پشتیبانی‌کننده نیز به لیست بدبختی‌ها و ناکامی‌هایمان افزوده شد. سرتیپ النعیمی، فرمانده عملیات جبهه جنوب که در قرارگاه عملیات به خواندن گزارش‌ها مشغول بود، اشک از چشمانش جاری شد و آرزو کرد که کاش گلوله‌ای به سینه او اصابت می‌کرد و او را از نفس می‌انداخت. او که فرمانده بزرگ‌ترین نیروی جنگی عراق بود با آه و ناله از افسران استمداد می‌کرد: به من بگویید چه پاسخی به سرورمان صدام بدهم؟ به وزیر دفاع چه جوابی بدهم؟

در همین لحظه فرمانده لشکر ششم، از فرمانده سپاه سوم درخواست اجازه عقب‌نشینی کرد. آری عقب‌نشینی کلمه‌ای که در قاموس نظامی عراق نامفهوم بود. صدام حسین پیش از این گفته بود: عراقی‌ها با کلمه‌ای به نام عقب‌نشینی آشنا نیستند و تنها پیشروی را می‌شناسند، حال آنکه این جنگ کلمه عقب‌نشینی را به قاموس ما افزود.

بار دیگر فرمانده لشکر ششم از فرمانده سپاه سوم عراق درخواست صدور اجازه عقب‌نشینی کرد و مخصوصاً یادآور شد که ایرانی‌ها در تمامی مناطق کرخه، روستای جفیر، هویزه و پادگان حمید به مواضع ما نزدیک شده‌اند. سرانجام طی یک گزارش محرمانه، پاسخ مثبت فرماندهی کل در مورد عقب‌نشینی صادر شد و در زیر آتش سنگین توپخانه ایران و فریادهای الله‌اکبر یا حسین رزمندگان ایران اسلامی، لشکر ششم زرهی عراق عقب‌نشینی کرد و حزب بعث طی یک بیانیه این حرکت را یک عقب‌نشینی تاکتیکی عنوان کرد.

**فرمانده لشکر ششم از فرمانده سپاه سوم درخواست اجازه عقب‌نشینی کرد. آری عقب‌نشینی، کلمه‌ای که در قاموس نظامی عراق نامفهوم بود. صدام حسین پیش از این گفته بود: عراقی‌ها با کلمه‌ای به نام عقب‌نشینی آشنا نیستند و تنها پیشروی را می‌شناسند، حال آنکه این جنگ، کلمه عقب‌نشینی را به قاموس ما افزود**

## جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۰۲۸

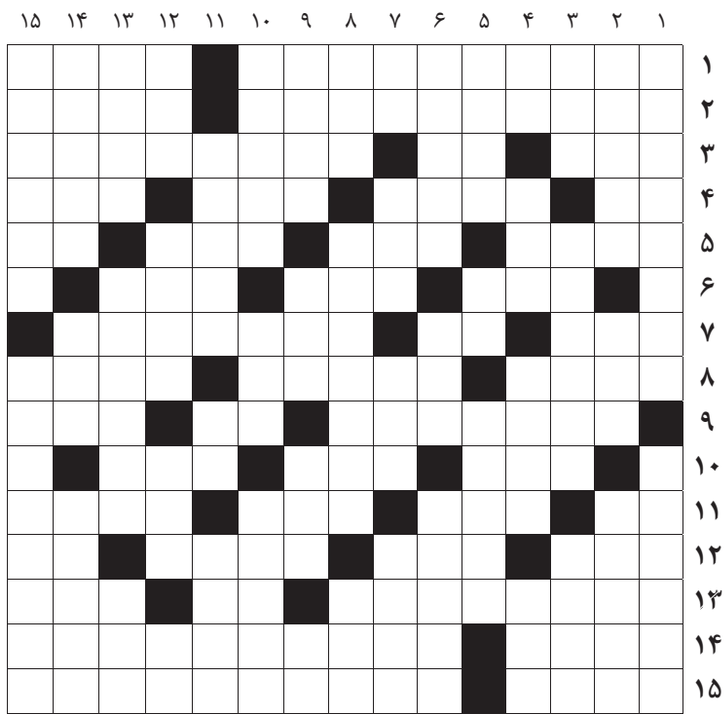

### از راست به چپ

■ ۱- مقیاس یک کمیت با واحد آن- مویز ■ ۲- حوادث غزه بیش از پیش بی اعتباری این نهاد بین‌المللی را ثابت کرد- نژاد ما ■ ۳- ابوالبشر- شهر بی دفاع- دستورهایی که برای اجرای قانون نوشته شود ■ ۴- رمق پایانی- کتاب ژان پل سارتر فیلسوف فرانسوی- مزاحم پیگیر- طلایی رنگ ■ ۵- باجگیری- سروش معروف است- گاو تبتی- جدید ■ ۶- گیاه تاجریزی- آنتن بشقابی- ناموس ■ ۷- دوستی- پوزه- اعتراض به حکم مرحله اول دادرسی ■ ۸- اسب تیزرو- تیم فوتبال شهر میلان ایتالیا- نام قدیم ویتنام ■ ۹- از غذاهای سنتی خطه سرسبز شمال- مردن بر اثر غصه- نوعی برادر و خواهر ■ ۱۰- جایز و شایسته- بروفه- مهار توپ از سوی دروازه‌بان ■ ۱۱- همراه خورد- نوعی پارچه- ایتالیای قدیم- ادامه‌دار ■ ۱۲- برداشت غله- راه و معبر- قدرت و نیرو- آش ■ ۱۳- طبقه روستاییان و کشاورزان ایران باستان- دشمن آتش- اهلی و دست‌آموز ■ ۱۴- معتمدان- اثر عبید زاکانی ■ ۱۵- پشتکار- امام کاظم در خصوص آن می‌فرمایند جلوه انسان را می‌زداید

### از بالا به پایین

■ ۱- نمونه رایگان کالا- وصلت ■ ۲- مرکز کنترل فنی صدا و تصویر- شتر بارکش- عایدی ■ ۳- واحد پول عهد ساسانیان- کمیسر- هوو ■ - یک و یک- پهلوان- استانی در شمال عراق- طایفه اطراف قزوین ■ ۵- سوغات کرمان- یک لحظه- از احزاب انگلیس ■ ۶- فیلم مهرجویی- پسر ادریس نبی- تعهد و تقبل ■ ۷- ناپیدا- قوم هود- خیس آذری- نویسنده فرانسوی قرارداد اجتماعی ■ ۸- شهری در آلمان- مضر- از تعجب هم در می‌آورند ■ ۹- سرکرده اداره- انگشت بزرگ- دشتی در ایران- قدم یک پا ■ ۱۰- بی پدری- نرم و شکننده- بخشش‌ها ■ ۱۱- لقب شاهان قدیم حبشه- کشیش- همیشگی ■ ۱۲- معدن- شیپور جنگی- کشور صنعا- تکیه بر پشتی ■ ۱۳- می- نوعی هواپیمای جنگی- پارچه کهنه ■ ۱۴- قرد- کل من الیها ...- به همدیگر مژده دادن ■ ۱۵- شهری در استان سمنان- فیلسوف، متکلم و فقیه برجسته دوره صفویه

### جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

| | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | | | | ۲ | ۸ | | | |
| ۶ | | ۴ | ۷ | | | | | |
| | | ۸ | | | | ۹ | ۲ | |
| ۹ | | ۶ | | | | | ۵ | |
| | | | | | | ۷ | ۸ | ۳ |
| | | | | ۱ | ۳ | | | |
| ۱ | ۵ | | | | | | | |
| | | | ۸ | | ۲ | ۳ | | |
| | | | | | | ۲ | ۷ | |

### جدول کلمات متقاطع
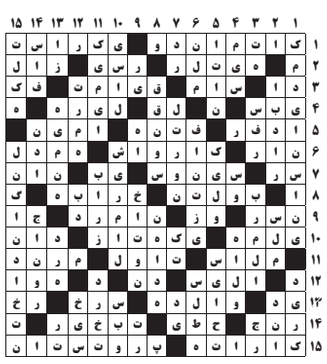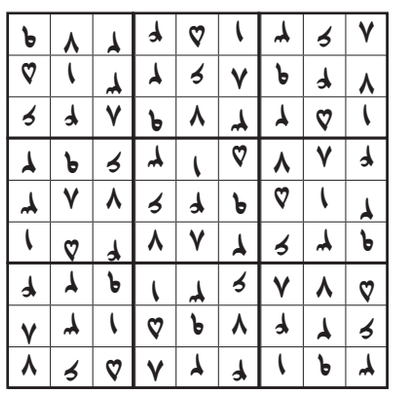
پاسخ جدول شماره ۷۰۲۷